



شمس محض

• هرمز علی پور

چو بودم جوان بر ترم داشتی
فردوسی

این نوعی دوستداری ست و عکس آن نوع دیگری. نقطه ی مقابل جوانی. نه حتما پیری افتاده از دست، یا سر، عقل، پنجاه به بعد بگیرمش. مثل پنجاه و اندی نیما علی الخصوص که دوست داشته شدن و دارنده داشتن. دانشنده، به اعتبار ذخیره های معرفتی که در خود و با خود گونه ای از جوانی روحی ضمیری خالص دارد و کمیاب البته. و من اگر امروز دوست عزیز خودم، شمس شاعر را به جان دوست دارم، این حکم نهان و آشکارا اثرات نهان تری صادر کرده یا رقم زده؛ کارنامه ی او بی گمان ارزنده و پر تلالو ست. تابنده تر و اما به چشم من سلوکی ست که به واسطه ی موجودیت او موجود شده یا اتفاق افتاده است. آن طی راه و روشی که به پشتگرمی و پشتوانه ای صدق و جسارت پخته ی انسان را از احاطه گی حرارت های به تندی گذرنده مصون می سازد. پس درود براو. اگر بخوایم و لخرجی حافظانه کنم اضافه می کنم شهرها را که بر او باشند درود بر او. ازنا و الیگودرز و اراک و بروجرد.

اگر تشخیص تان این است که جمله ی قبل لوس افتاده پاکش کنید. خط بزیدش. من در بعضی از حالت های خاص نوشتن نزدیک به شعر چیزهایی که پیرامونم را پر می کند می نویسم.
مثل این

به دوم آتش / در این اتاق بیرون به ما پیدا است / اما ما نهان هستیم / از او که موهایش را شانه می زند / مگر صورت را به شیشه بچسبانند. /

دیگر نمی دانم این خستگی ها از چیست ؟

این در راه بودن برای ما خیلی ست

بعد نشستن زیادتر از آن /

در بعضی سفرها که / غرق دوستی ها و کلمه هستیم /

وقت کم است .

بعد اما کسل ترین هستیم

بعضی جاها که می رسم

حرفم که نمی آید / نگاه می کنم / به خاطر یادداشت عصر دیروز / تازه ترین صدایش را شنیدم / او

که با پرنده می رود به مرکز / و معمولا به تاخیر می رسد به حاشیه / این را از نگاه خودم بگویم / به

دختر برادرم که فاطیماست .

وبه من گفت :شمس گفت :عجیب است که طنز هرمز در شعرش غایب است .بعد از نخستین دقت اش گفتم بگو یا خودم می نویسم مگر همه ی خانه ها خانه ی شمس اند. یا هزار ساله باشد او .ومگر همه عمران صلاحی اند و باز هزار ساله باشد فیروزه میزانی ، سیروس در و سه نوبت که هرمز در طنز شفاهی دارای قریحه است .

که بسیار دیده بودیم با هم در حدود دست کم سی سال .یک دفعه می رسد به ذهنم که طنز شفاهی، رفتاری، گفتاری، انگار کن که نوعی از محرمیات است .به عامیانگی تن نمی دهد و غیبتش در شعرمن شاید از این است که من برای تنهایی خلق نشده ام.

من از بی رحم ترین خورشید ها
تو از دریا ، به سادگی رسیده ایم و
بد هم نیست .ها ؟

از دست راست و دست چپ اطلس
دستگیرم نشد که بنویسم

یک چیزهایی مثل شمال درخت مثل جنوب آتش

و آدمی قدم را برای خودش می زند

ساز را برای خودش گاهی

حتی به خلوت اش حرف را

اما این چه صیغه ای است که می گویند

برای کسی می زنند خیلی ها.

خیلی که همیشه زیاد نمی شود.

زیاد نیست .

آورده اند که بدترین خود زنی است اما

این که او که فکر می کند برای درخت می زند.

این قدر تا یا که خورشید ها .

واین اظهر من الشما است جناب لنگرودی

که ما برای ورق زدن در قفسه ها مکان نمی گیریم

که چه کسی بیشتر از ما حق دارد بخندد.

بخندد، بخندد، قند می دهم به تو

و گریه به خودم . / برای خودم